

دوشنبه **•** ۱۹ مرداد ۱۳۹۴ **•** سال دوازدهم **•** شماره ۲۳۶۸ **•** ۹

روزنامه شرق	
زاویه	
این‌منم که‌به‌درد‌نمی‌خورم	صفحه ۱۰
شکسپروسیاست‌بدون‌اخلاق	صفحه ۱۱
نهادی‌که‌از‌خاستگاه‌خود‌دور‌شده‌است	صفحه ۱۲

دریچه
قسمت یا تقدیر
امیر محمدیان‌خراسانی

بیماری، حتی بیماری جسمانی مسئله‌ای تنها بیولوژیک نیست، حتی نمی‌توان گفت بیولوژیک و روحی– روانی است. بلکه اینها هست و اجتماعی نیز است. یعنی برای آنکه در پیی تبیین زنجیره علل یک بیماری جسمانی یا روحی– روانی برآییم، باید علاوه بر ریشه‌های گفته‌شده، به اینکه این مسئله سازه‌ای اجتماعی نیز هست توجه شود. یعنی مسئله تنها در ژن‌ها و رفتارهای زیستی جسمی خلاصه نمی‌شود. به‌عنوان مثال شخصی را تصور کنید که فردی فرد پایدار شده و وی را عصبی کرده و به دنبال آن سبک زندگی‌اش را تغییر داده و جسم را نیز به دنبال خود کشانده است و خیلی‌راحت می‌توان تصور کرد که به انواع دردها و مشکلات جسمانی مبتلا شود. پس، گاه مسئله‌ای اجتماعی در سطح کلان به بیماری جسمانی فردی در سطح خرد منجر می‌شود. مثال‌هایی از این دست فراوان‌اند. هنگامی که در رسانه‌ها خصوصا رادیو و تلویزیون بیماری‌ها و منشأ آنها معرفی می‌شود معمولا یکی از حالت‌های زیر اتفاق می‌افتد:

۱– بیماری، سازه‌ای زیستی شناسانده و مثلا عوامل جسمی یا نقص ژنتیک عامل آن معرفی می‌شود.
۲– بیماری سازه‌ای روحی–روانی شناسانده شده و مثلا عصبی‌بودن و یا افسردگی عامل آن معرفی می‌شود و در اینجا زنجیره علل قطع می‌شود. گویی ریشه افسردگی و عصبی‌بودن فقط در فرد است.
۳– بیماری، سازه‌ای زیستی–روانی معرفی شده و ترکیب هر دو عامل به توان علل اصلی معرفی می‌شود.

۴– در برنامه‌ها و گفتمان‌های جدیدتر، سبک زندگی فرد بدون درنظرگرفتن عوامل اجتماعی مثلا نوع تغذیه و ورزش و امثال آنها، گاهی‌نوقات به عنوان عامل مکمل معرفی می‌شود.
قص‌بر این نیست که بگوییم موارد بالا اشتباه است. اما در اغلب موارد اینکه بسیاری از بیماری‌ها – البته نه نایبانی و مثلا ارست‌دادن یا به خاطر سبقت از گدو و مثال‌هایی از این دست – سازه‌ای اجتماعی نیز هستند، کاملا تعدمی و یا سهوا به دست فراموشی سپرده می‌شود و فـرد بیمار از نظر خودش بیشتر مقصر یا بدشانس جلوه داده می‌شود – بدشانس به خاطر حامل ژن‌های معیوب‌بودن و مقصر به‌دلیل عصبی‌شدن بی‌دلیل و یا سبک زندگی نادرست خویش – به جای نمی‌تواند حداقل تا حدی به عنوان قربانی نیز معرفی شود– مگر ایدمی ناگهانی ظهور کند. بنابراین، این نوع نمود به سمت درمان فردی– دارویی– سبکی (زندگی) پیش می‌رود چون معتقد است تمام مشکل در فرد است. یا حتی اگر معتقد نیست، این‌گونه وانمود می‌کند. این مسئله نوعی حسن گناه و یا تقدیرگرایی در ذهن فرد القا می‌کند که مثلا سرنوشت محتوم او به‌خاطر داشتن این‌گونه ژن‌ها یا عصبی‌بودن است و یا سرطان به هیچ عنوان از منظر این نوع گفت‌مان غالب نمی‌تواند علاوه بر ریشه‌های جسمی–روانی علتی فراتر از سبک زندگی که خود فرد تماما مسئول آن است، داشته باشد. درنتیجه نهادهای مرتبط سیاسی، رفاهی، زیستی و… که هریک مسئولیتی را در این راستا عهده‌دار هستند، هیچ‌گونه قصوری را از جانب خود نپنداشته (چه تعدمی و چه سهوا) و فرد نیز چه خودآگاهانه و چه ناآگاهانه آنها را در این امر شریک ندانسته و صدای اعتراضی را بلند نکرده و مطالباتی نخواهد داشت. فقط در صورتی که فرد خودکرانه کند– آن‌هم اگر تنها به عقاید سست مذهبی وی تقلیل داده نشود– ریشه‌های اجتماعی ناهنجاری متبلور شده و از آن برخی‌ها سخن خواهند گفت. قصد این گفتار این نیست که تمامی علل را به عوامل خارج از کنترل فرد نسبت دهیم و هیچ‌گونه قصوری از جانب شخص را برای هیچ بیماری نپذیریم، بلکه نقد گفت‌مانی است که بیماری‌ها را فقط سازه‌ای زیستی–روانی به شکل توضیح داده‌شده در بالا می‌بیند. وجه دیگری از نمایش وضعیت بیماری‌ها این است که در مورد بیماری‌های روحی– روانی، گاهی‌اوقات وضع به‌گونه‌ای است که متخصص موردنظر نقش واعظ و پندهنده را بازی می‌کند و نه نقش کسی که می‌تواند با بیمار همدلی کرده و مشکل را از نگاه او بنگرد و نه از نگاه خویش. پس به سمت رویکرد پیشگیرانه و درمان‌گرانه نسبت به بیماری پیش می‌رود و نه همدلانه. بدیهی است که این هر سه با هم موردنیاز هستند. همچنین رابطه بیمار و پزشک نوعی رابطه یک‌سویه جلوه داده می‌شود. به این معنی که بیمار، مشکلی دارد و مسئولیت‌هایی و پزشک پاسخ‌ها و درمان‌هایی. از این مسئله که اخلاق حرفه‌ای موردنیاز از جانب هر یک از طرفین و رابطه تعاملی این دو چگونه باید باشد، در رسانه‌ها چیزی گفته نمی‌شود.اغلب نوعی نمایش کارکردگراییانه محافظ‌کار در نمود و معرفی بیماری‌ها وجود دارد که در جهت برآوردکردن نیاز نهادهای پزشکی، فرهنگی و… است. همچنین علاوه بر پیامدها که بیشتر تأکید بر آنهاست، به ریشه‌های واقعی اجتماعی و آگاهاندن مسئولانه افراد و نهادهای خرد و کلان نیز مبادرت ورزیده شود. از بیماری‌های جنسی (نه بیماری‌های مقارنتی) به‌ندرت سخنی گفته می‌شود و اگر چنین باشد، به صورت یک ناهنجاری ناشی از عدول از ارزش‌ها معرفی می‌شود و به ریشه‌هایی که آن را به یک برساخته اجتماعی تبدیل می‌کنند، توجهی نمی‌شود مگر آنکه دوبار مسئولیت کاملا به گردن خود شخص بیفتد (مثلا در این مورد استفاده از شبکه‌های اخلاقی غیرمجاز به وسیله فرد). در گفتمان رسانه‌ای اغلب، محرومیت اجتماعی کمتر تبیین‌کننده بیماری است و دسترسی اجتماعی بیشتر به عنوان علت نمایش داده می‌شود.

نگاه مخاطب
افغانستان وما
اختر محمد ملاکویی

در سال‌هایی که ایران در غرب، گریزانگیر تحریم‌های ظالمانه و بدون هیچ دلیلی بر اقتصاد خود بود، در «شرق» اما افغانستان وضعیتی بدتر از هر نوع تحریمی را تجربه کرده و می‌کند: «وضعیت جنگ» اما دو کشور با همه این موانع بر روابط اقتصادی و سیاسی خود پافشاری کرده و ادامه دادند. امروز ابر سیاه تحریم‌ها در حال محوشدن از آسمان ایران است و نوید از آینده‌ای می‌دهد که یکی از شعارهای دولت یازدهم بود؛ در همسایه شرقی نیز امیدها از این برجام حاصل‌شده در وین کم نیست. برجام قطعا به بهبود هرچه‌بیشتر روابط تجاری بین دو کشور کمک خواهد کرد. همانند آن روزهایی که همسایه شرقی زیر سایه شوم تجاوز از سوی سرخ‌ها شب و روز می‌گذراند، همسایه غربی بزرگ‌ترین حامی این کشور بود و در شرایط جنگ داخلی نیز از هیچ نوع کمکی دریغ نکرده است و حال که ایران می‌تواند در شرایط بهتری قرار گیرد، قطعا روابط خود را با افغانستان گسترش خواهد داد. تحرکات برای افزایش روابط تجاری و کم‌رکی نیز آغاز شده است. به گزارش روابطعمومی گمرک ایران، در روز شنبه ۱۴/۵/۱۰ با پرداختن همکاری بین کنتر کرباسیان، رئیس کل ایران و دکتر نجیب الهوردک، رئیس عمومی گمرکا افغانستان، در تهران به امضا رسید که از مهم‌ترین سند همکاری‌های گمرکی دو کشور به‌شمار می‌رود و با اجرایی‌شدن آنها فصل جدیدی در همکاری‌های گمرکی ایران و افغانستان آغاز خواهد شد. به گزارش فارس: «جنت‌الاسلام حسن روحانی، رئیس‌جمهور کشور در نشست خبری مشترک با اشراف‌غنی، رئیس‌جمهور افغانستان، اظهار امیدواری کرد که روابط بین ایران و افغانستان به‌طور جدی در مذاکرات صورت‌گرفته قرار شد همکاری اطلاعاتی و عملیاتی بین ایران و افغانستان در مقابله با تروریسم مزی و قاچاق صورت گیرد، این گفته‌ها وقتی انجام شده است که توافقی بین ایران و گروه ۵+۱ در کار نبود، در شرایط جدید شاهد همکاری بیشتری خواهیم بود. شهر هرات در غرب افغانستان یکی از اساسی‌ترین مجاری اقتصاد افغانستان است و منطقه مرزی دوقارون یکی از مناطق و شاهراه‌های اساسی این کشور است که روزانه هزاران تن مواد خوراکی، مصالح و… از این‌سب طریق وارد بازار افغانستان می‌شوند. در شرایط پساتحریم این شهر می‌تواند نقش مهمی را برای بهبود روابط تجاری بین دو‌کشور بازی کند. اینجا به یک سؤال برمی‌خوریم که ایران آیا در شرایط پساتحریم هم میلی برای تجارت بیشتر با افغانستان، با وجود دسترسی به معامله با شرکت‌ها و کشورهای بزرگ‌تر، خواهد داشت یا خیر؟ عبدالسمیع شریفی، یکی از دانش‌جویان افغان، در پاسخ به این سؤال با اشاره به تاریخی که دو کشور را به‌هم وصل می‌کند و نمی‌توان از تاریخ و دستاوردهای عرصه‌های ادبی و… چشم‌پوشی کرد، می‌گوید: «افغانستان و ایران دو کشوری هستند که در هر شرایطی هیچ طرف پا از روابط فی‌مابین پس نکشیده و نخواهد کشید و ما شاهد این هستیم که ایران قطور در هر شرایطی دست از حمایت از این کشور برنداشته است.»

«**دانشجوی روزنامه‌نگاری، هرات**



گفت‌وگو نامساعد است و حرف طرف ضعیف شنیده نمی‌شود. حالا نزدیک به دو سال قدرت‌های اصلی جهان مجبور شده‌اند در شرایط برابر و در مقام احترام با ایران برخورد کنند. ویژگی دیگر فرهنگ ایرانی قدرت تشخیص ظرفیت‌های پنهان و بالقوه است. درست به همان ترتیبی که منابع آب زیرزمینی را از پس پرده خاک دیده و با قنات آن را به دسترس آورده و در برهوت حیات پدید آورده، هنر بزرگ ایرانی این است که از پس حجاب تهدید فرصت‌ها را نیز تشخیص دهد و آن را پدیدار کند. به همه کشورهاییکه ذیل پند هفت مصوبات شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفتند تجاوز نظامی صورت گرفت. حال آنکه همت ملت ایران برای حل‌وفصل پرونده خود منجر به صلح و آشتی شد. البته این را بگوییم که بیرون‌کشیدن صلح از دل جنگ در ایران تجربه جدیدی نیست. فرهنگ ایرانی یکی تجربه درخشان دیگر را هم در کارنامه همین دو قرن اخیر ثبت کرده است. در روزگاری که توپ تازه با درمیان جنگ ایران نهداده بود موجودی وحشت‌انگیز و تهدیدی جدی به‌شمار می‌رفت. به طوری که تعداد زیادی ضرب‌المثل و عبارت از آن مشتق شده که همگی دال بر اثر مخرب توپ و زندگی‌سوز آن است؛ مانند خالی‌بستن یا خالی درکردن، مثل توپ‌غریدن، زمین و زمان را به لرزه‌درآوردن، به توپ‌بستن، توپیدن، توپ و تشر و غیره. توپ ابزاری بود که هرکسی در دست داشت قدرت تحمیل آرای خود بر دیگران را می‌یافت و این‌جمله پاپلئون که حرف حق از دهان توپ بیرون می‌آید به تمامی حکایت از شرایط بغرنج زمانه بود.

اما همین توپ به‌تدریج خود را به‌صورت دیگری در دل ایرانی‌ها باز کرد. با توپ، افطار را بر روزه‌داران خبر می‌دادند. با توپ، تحویل سال را به مردم اطلاع می‌دادند. توپ تبدیل شد به نمادی خیر خوش. حتی توپ عظیمی که فتحعلی‌شاه آورده بود و در میدان پیش‌خوان قصر سلطنتی‌اش قرار داده بود به مرور بدل شد به بست دادخواهان، سپس نامی شاعرانه مثل مروراید پیدا کرد و کم‌کم به اواخر قاجاریه به محل نذر و نیاز زنان بخت‌بسته و نازا بدل شد. فرهنگ ایرانی توانسته بود از درون موجودی مهلک و مهیب، محبوبی خوش‌خبر و زندگی‌ساز و بخت‌گشا بیرون بکشد؛ و کمتر ملتی در جهان این‌چنین اهل صلح‌جویی هستند و در ذهن می‌توانند بر موضوع غلبه کنند. می‌خواهم نتیجه بگیرم که توافق وین در شرایطی رخ داد که هم زمینه اجتماعی کشور میل به رجعت به فرهنگ خود دارد و هم ظرفیت بهره‌برداری از تبعات آن وجود دارد. همین تغییر احوال باعث شد مردانی به صحنه فرستاده شوند که فقط با خواست و پیش‌قراولی و نمایندگی چنین تحولی را دارند. در عین حال در دو قرن اخیر این نخستین مناقشه جهانی ایران است که در منظر عمومی حل‌وفصل شده است و جامعه ایران لحظه‌به‌لحظه آن را تعقیب می‌کرد. پیش از این مناقشات منطقه‌ای و جهانی متعددی بود؛ مثل معاهده ترکمانچای یا قرارداد ۱۹۷۵ یا فقط‌نامه ۵۷۷ که انجام شد و چه بسا بدنه جامعه حتی متوجه آن نیز نشد. رسیدن به این نقطه با خواست و همت ملی ممکن بود که فقط با خواست و بازی بزرگان و سیاست‌مداران پشت درهای بسته و در صحنه دیپلماسی اتفاق افتاد. باز این با خواست و همت ایرانی‌ها بود که برای مردان سیاست ایران شرایط بهتر از با قدرت‌های جهانی فراهم آمد و بقیه خود را ملزم دیدند تا در عالی‌ترین سطوح برای طولانی‌ترین مذاکرات پس از جنگ جهانی دوم بنشینند و رکوردها را بشکنند. حتی می‌خواهم بگویم که این خواست و همت مردم ایران بود که سبب شد این قدرت‌ها با وجود منازعات و کشمکش‌های شدیدی که درون خود و با هم دارند مثل براده‌های آهن‌ریا تحت‌تأثیر یک میدان مغناطیسی همسو شوند؛ در حالی که بعد از این، بحران اوکراین دوباره غرب و روسیه را درگیر خواهد کرد و بحران یونان، فرانسه و آلمان را مقابل هم قرار خواهد داد و رقابت اقتصادی چین و آمریکا را درگیر خواهد کرد و غیره.

اثرات این توافق در یک سال آینده بیش از پیش آشکار خواهد شد. به تعبیر مرعی‌های ورزشی ما هنوز گرمیم و تصور درستی از اهمیت موضوع و درگیری آن با همه شئون زندگی‌مان نداریم. تحریم‌ها مثل سرمی زهرآلود بود که ابتدا سوزش خراش سوزن شما را رنجاند اما در حالی که زهر به تمام شریان‌هایمان نفوذ می‌کرد و درذره دره موجب رخم‌خوردن خیلی اتفاقات در کل بدنمان می‌شد. هرچند دیگر درد موضعی احساس نمی‌کردیم ولی تعادل و قوت و حواسمان به طرز مذبحانه‌ای مختل می‌شد. حالا سرم توافق به ما زده شده است. این سرم نه فقط یک سرم سوزش ندارد بلکه موجب شادمانی شده است. جز آن تحولی بزرگ را نوید می‌دهد که فرهنگ ما فرصت عرض اندام دوباره می‌یابد و این تاریخ را به نقطه‌عطفی در زندگی ما تبدیل می‌کند که یکی از مهم‌ترین اثراتش بازگشت اعتماد‌به‌نفس فرهنگی یا رجعت میل و توجه ما به پرستاری از درخت فرهنگ ایرانی است. بدین‌ترتیب فضا برای ایفای نقش مادرانگی فرهنگ مساعد می‌شود و فرصتی فراهم می‌آید تا دوباره ۳۰۰ میلیون نفر اهلیا ایرانی بسر سفره در کنار یکدیگر در صلح و صفا بنشینند و معاشرت کنند. با شناخت و اتحادی که دوباره در پرتو فضای جدید خواهیم یافت، نه‌تنها جهل و ناامنی برخواهد افتاد که توانایی قدم‌گذاشتن در صحنه‌های جهانی با قدرت و منزلت پدید می‌آید. در زبان فارسی مثلی داریم که می‌گوید با یک کل بهار نمی‌شود. خود این اصطلاح و اصطلاحی مثل یک دست صدا ندارد همگی مربوط به دوران بداحوالی و ناامیدی و یاس و عدم اعتماد‌به‌نفس است که شکفتن کل را فاعل آمدن بهار می‌داند. در حالی‌که بهار با شکفتن اولین گل خبر از آمدن خود می‌دهد. این توافق نیز مثل یک گل است اما نه گلی که بی‌موقع و بیجا بشکفتد و پژمرده شود. مثل گل بنفشه و پامچال است که زودتر از بهار می‌شکفتد و خبر از آمدن بهار می‌آورد. این گل به ما نوید می‌دهد که بهار عن‌قریب سر می‌رسد و بهار همه گل‌ها شکفته خواهند شد. این گل منغلانده از یک تحول و یک انقلاب فصل خبر می‌دهد. پس هم مردم ایران و هم دنیا باید منتظر انفجارهایی از این دست باشند؛ مثل انفجار گل و انفجار عطر و انفجار خبرهای خوب. این است آن بعب هسته‌ای که ایران روز ۲۳ تیر ۱۳۹۴ متفجر کرد.

حالت سومی هم وجود دارد و آن اینکه بخواهیم دور خودمان دیواری بکشیم و در تنهایی و عزلت، درخشندگی و شیرینی میوه‌های درخت فرهنگ اروپایی را انکار و زحمتی‌که پای آن کشیده‌اند را نفی و تحقیر کنیم. ولی خوشبختانه درخت فرهنگ ما راه چهارمی پیش پایمان می‌گذارد که او را از گزند آفات و بیماری برهانیم و دوباره به دادن ثمرات شیرین و خوش‌آب و رنگ بازگردانیم؛ و آن پیوندزدن است. در حکمت پیشینیانمان هرگاه می‌خواستند درختی را قوی‌تر کنند یا میوه‌های متنوع‌تری از آن به دست آورند، شیوه پیوندزدن را به‌کار می‌بردند. نیاکان ما نه فقط به همین ترتیب گیلان و زردآلو و لیموشیرین را برای بشیریت به ارمغان آوردند بلکه سنتور و نجوم و مینیاتور و عطر را هم از اعتلابخشیدن دستاوردهای دیگران پدید آوردند.

فرهنگ ما که منشأ چنین قدرت جادویی‌ای است همین امروز هم مشغول فعالیت است و ما را بی‌آنکه خبر داشته باشیم به همین ترتیب جلو می‌برد. منتها خود ما فرد فرد ما مثل سلحشورانی شده‌ایم که برای نبرد عازم میدان می‌شوند، اما در اثر ضربات محکمی که طرف در ایں دو قرن بر ما وارد کرده دچار فراموشی موقت شده‌ایم و همگی مادر خود را که پرستار و راهبر ما بود، گم کرده‌ایم؛ یعنی همان فرهنگ ایرانی. تغییر شیوه‌های جنگ و سلاح‌های مدرن موجب شد قفقاز از دامن مادرش دور شود. تغییر شیوه‌های سیاست‌ورزی موجب شد تا بلوچستان و هرات و افغانستان و ماوراءالنهر که برای کاری از خانه بیرون رفته بودند، راه برگشت را گم کنند. اختلافات خانوادگی که بر اثر مسائل جدید تشدید می‌شد، کاری کرد که ترکیه و عراق و شامات و جنوب خلیج فارس بر سر مسائل کم‌اهمیت با خواهران و برادران خود دچار کدورت شوند و خانه را به قهر ترک کنند. دو جنگ ویرانگر جهانی موجب فقر و فلاکت و گرسنگی و دل‌ریشی و تفرقه همه شد و می‌رفت تا آذربایجان و فارس و خوزستان و گیلان و کردستان و همه فرزندان این مادر مظلوم را پخش‌ویلا کرده و به تاقچه فراموشی سپرده و بی‌خاطره سازد.

اما توافق وین نشان می‌دهد در اوج بلبله و قیل و قال این دوران مادر مهربان همچنان نگران و دلسوز دست بر سر طفلان پرخاشجو و عصبانی خود می‌کشد و دل در گروی آن گذاشته که دوباره همه را به اکسیر محبت و صلح بر سر یک سفره بنشاند. می‌پرسید چطور؟ تفصیلش چنین است: یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگ ایرانی، جهانی بودن است. تا همین چهار قرن پیش ایران در میان جهان قرار داشت و ارتباط چین و آفریقا و هند و اروپا از آب و خاک ایران می‌گذشت. جز آفریقا و اروپا که تعاملات مستقیم با هم داشتند بقیه ارتباطات بین‌المللی فقط از طریق ایران میان چهار حوزه فرهنگی برقرار می‌شد. ولی فراموش نکنید که در غیبت هوابیما و راه‌ان این ارتباط می‌بایست از طریق عبور میان صحرای عظیم انجام بگیرد و این کار فقط از پس ایرانی‌ها به رمی آمد که با محیط خود آشنا بودند. بنابراین ما از طلوع تاریخ تمدن همیشه ایرانی‌است که از این عرصه پیروز خواهد شد؛ یعنی فرهنگی که در روزگار گذشته نزدیک بر کل منطقه حاکم بوده و به‌دلیل سوت‌فهاومات متعدد معاصر تنها به مرزهای کشور ما محدود نمی‌شده است. چراکه:

ما که نمی‌توانیم درخت فرهنگ خود را
با آن هیکل عظیم و قطر قطور و ریشه‌های عمیق از جا دریاوریم تا
درخت فرهنگ اروپایی را جایش بکاریم و منتظر به ثمر نشستش بشویم. شاید اهل دوبی و سنگاپور و مالزی قادر باشند؛ زیرا قدمت آنها چند دهه بیشتر نیست و فرهنگ آنها به نهالی نوپا می‌ماند که به اراده خود کاشته‌اند و آرایش آن را تغییر می‌دهند

از زمانی که مصرف میوه‌های درخت فرهنگ اروپایی سفره‌های مردم جهان را عرصه بیکتازی خود کرده و اروپاییان برای عرضه آن به همه جا سر می‌کشند و تازه جهانی شده‌اند، معنای جهانی‌بودن هم تغییر کرد. شاید نباید گفت برای جهانی‌شدن نباید تن به جهانی‌سازی داد؛ یعنی پیروی از الگوی فرهنگی خاص آسان برای در جهان قرارداشتن. مثلا آمریکا که به نظر می‌رسد بیش از همه جهانی شده؛ جهان را با آمریکا یکی می‌انگارند و دیگران را وقتی به رسمیت می‌شناسند که شبیه آنها باشند. اما ایرانی‌ها هیچ‌گاه این‌گونه به جهانی‌بودن نمی‌نگریستند و همه جهان را مطابق با مختصات خود به‌جای می‌آوردند. به‌همین‌دلیل هرچند ایران دیگر در مرکز تعاملات جهانی قرار نداشت، اما از آنجا که ایرانی، یعنی اهل فرهنگ ایران، بنا بر تجربه تاریخی‌اش همچنان جهانی بود و خود را جهانی می‌دانست، با کنارماندن از تعاملات جهانی دچار مشکل و گرفتاری شده است. به همین دلیل ایرانی برخلاف چینی یا هندی که به قصد درآمد و کار به همه‌جای جهان مراجعت و مهاجرت می‌کند، منظورش از جهان فقط کشورهای قدرتمند و ثروتمند و درجه یک است و برای کار و زندگی آنها به آن مقاصد حاضر به مهاجرت است. اما توافق وین معنای شد تا دوباره ویژگی جهانی‌بودن ایرانی‌ها مجال بروز ییابد. حال اگر ایران بتواند با دیگر آفاق جهان را در پیش کام‌های خود گشاده ببیند و آزادانه تعامل کند، با توجه به سابقه فرهنگی کهنی که دارد، بدانید که به‌سرعت زندگی و زایندهی به ریشه و ساقه و شاخه و میوه این درخت تومند بازخواهد گشت.

موضوع دیگر تحقیر است. تحقیر برای ایرانی‌ها از هر سمی مهلک‌تر است و کاری می‌کند که به هر وسیله بدان واکنش نشان دهد. در دو قرن اخیر حداقل دو مورد را می‌شناسم که ایرانی‌ها مجبور به پرداخت هزینه سنگینی بابت واکنش خود شدند اما هیچ‌گاه از آن پشیمان نبودند: یکی ماجرای قتل وزیرمختار روسیه در سال ۱۲۰۷ شمسی و به عهد فتحعلی‌شاه و دیگری اشغال سمارت آمریکا پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸. حال آنکه در توافق وین ملت ایران نه دولت‌هایش با ثبات قدم خود پس از چند دهه بالاخره دیگران را مجبور کرد تا به ویژگی‌های فرهنگی‌اش احکام بگذارند. زیر بار فشار تحقیر، فضا برای



درباره یک سال پس از توافق وین
گلی که خبر از بهار می‌آرد

سید محمد بهشتی

لايه‌لای سيل اخباری که درباره توافق وین از ۲۳ تیر بر ما جاری شده، خبری جالب به چشم می‌خورد که به نظر حاوی نکات مهمی بود و خوب است بیشتر به آن بها دهیم. این خبر که ظاهرا از زبان یک روزنامه‌نگار لبنانی نقل می‌شود در ظاهر صورت امنیتی – نظامی را تلقین می‌کند و تهدیدآمیز به نظر می‌رسد ولی کمی کنجکاو در آن آشکار می‌کند که بالعکس حاوی پیامی فرهنگی برای ماست و بوی صلح در آینده منطقه از آن به مشام می‌رسد. خبر به نقل از خبرنگار مهر چنین بود:

محمد عقل با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «ایران بمب هسته‌ای واقعی خود را منفجر کرده است»، نوشت: باوجود همه تلاش‌های بین‌المللی برای جلوگیری از دستیابی به توان هسته‌ای، ایران بمب هسته‌ای خود را منفجر کرده است… در واقع کشورهای ۵+۱ دنبال بمب هسته‌ای خیالی ایران می‌کردند اما نفوذی که امروز ایران در منطقه دارد، یک بمب هسته‌ای واقعی است. ایران با منفجرکردن بمب واقعی خود، توانسته به‌طور کامل بر جهان عرب مسلط شود. اینجاست که است که کشورهای عربی از نظر نظامی سقوط کرده‌اند… در حال حاضر ۱۱ کشور عربی در برابر ایران شکست خورده‌اند… این مسئله هوش و ذکاوت ایران را نشان می‌دهد.

به نظر من هم تبعات دستیابی ایران به این توافق کمتر از خبر انفجار یک بمب اتمی واقعی نیست ولی با تفاوت یک مثبت و منفی. ترس همسایگان از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای سبب می‌شود منطقه به‌هم بریزد، همه تحت‌تأثیر قرار گیرند، امواج تهدید و سازش درگیرد، جنگ سرد منطقه‌ای آغاز شود، هزاران دلال خون‌خوار اسلحه از هراس و وحشت همسایگان بهره‌برداری کنند و خلاصه بحرانی بزرگ بر بحران‌های منطقه مظلوم ما افزوده شود. اما درحال‌حاضر که ایران با قدرتمندترین کشورهای جهان پشت یک میز نشسته و به همه ثابت کرده که دچار ظنی بی‌دلیل هستند و قرار نیست سلاحی ساخته شود، موجی از مدارا و تسامح از ناحیه ایران در منطقه پرآکنده خواهد شد که در مدتی کوتاه اثرات مثبت خود را آشکار می‌کند.

فرایند توافق که از وین آغاز شده و تا شش ماه دیگر به سرانجام می‌رسد، برای من مثل آینده‌ای جلاخورده و شفاف است که قامت رعای فرهنگ ایرانی را تمام‌قد در آن می‌توان دید، مظهر چیزهایی بالقوه است که حال می‌رود تا به فعل تبدیل شود. محمد عقل تمام پیروزی‌های ایران بر سر این توافق را در برتری نظامی و امنیتی خلاصه کرده است. در حالی که هنوز متوجه نشده این فرهنگ ایرانی‌است که از این عرصه پیروز خواهد شد؛ یعنی فرهنگی که در روزگار گذشته نزدیک بر کل منطقه حاکم بوده و به‌دلیل سوت‌فهاومات متعدد معاصر تنها به مرزهای کشور ما محدود نمی‌شده است. چراکه:

فرهنگ بسیار غنی و کهن ایرانی فرصتی مساعد برای مطرح‌شدن در جهان و معرفی ظرفیت‌های خود می‌یابد. البته نزد بسیاری این پرسش وجود دارد: ما که این همه دم از فخر فرهنگ خود می‌زیم چـرا وقتی به وضعیت رفاهی و اجتماعی و اقتصادی معاصر می‌نگریم و آن را با دیگران مقایسه می‌کنیم، نقش غنا و قدمت را در زندگی جاری مردم مشاهده نمی‌کنیم. اینها همه درست، اما به یاد داشته باشیم که فرهنگ هم موجودی زنده است و اگر در هوای آلوده نفس بکشد و غذای مسموم بخورد و با بی‌دقتی و عجله مواجه شود، طبیعتا ناخوش‌احوال و زردرو و تندخو می‌شود. دیگر نمی‌تواند مسائل و مشکلات را به‌خوبی حل کند و فساد و ضعف و نقص در آن پدید می‌آید. معلوم است وقتی میوه‌های درخت تمدنی که اروپاییان چند قرن برای به‌ثمررساندنش زحمت کشیدند به ما یا چینی‌ها یا هندی‌ها می‌رسد که مزاج‌هایمان به رژیم دیگری خو کرده و با این غریبه است، دچار سوءهاضمه یا مسائل جدیدی می‌شویم که قبلا تجربه نشده بودند؛ بنابراین حل‌وفصل‌مان به مرور زمان احتیاج دارد. تا آن زمان حتما رنگ به رخ نداریم و دل‌پیچه امانمان را می‌برد و سردرد و نفس‌تنگی راجحان نمی‌گذاریم.

مسیر رشد و ترقی فرهنگ اروپایی‌ها چنان بود که آنان را به آنچه مدرنیسم می‌خوانیم، رساند. از درون این فرایند محصولاتی مثل مک‌دونالد و جاز و کامپیوتر و فیزیک اتمی بیرون آمده که اگر درخت فرهنگشان نبود، اینها نیز پدید نمی‌آمد. ما که درخت فرهنگمان، میوه‌هایش از جنس البالوبلو و ماهور و قنات و کیمیایری است، با خوردن همبرگر و گوش‌سپردن به آهنگ‌های مایلز دیویس و سوارشدن بر جت و داشتن بمب هسته‌ای نمی‌توانیم خود را مدرن بدانیم؛ زیرا تنها مصرف‌کننده میوه‌های درخت فرهنگ آنها هستیم و از آنجا که درخت فرهنگ ما قدرت بر دادن چنین میوه‌هایی را با همان ابعاد و اندازه و شسمار و کیفیت ندارد، با باید مدام از ثروت پدري خرج خریدن میوه‌های وارداتی کنیم یا به میوه‌های ناقص و کرم‌زده و کمیاب مشابه اصل اکتفا کنیم. مسلما ارت پدري که فعلا نفت است بهزودی تمام خواهد شد و آن میوه‌های کال نیز کفاف تقاضا را نخواهد داد و وضع از همین که هست نیز بدتر خواهد شد.

از طرف دیگر ما که نمی‌توانیم درخت فرهنگ خود را با آن هیکل عظیم و قطر قطور و ریشه‌های عمیق از جا دریاوریم تا درخت فرهنگ اروپایی را جایش بکاریم و منتظر به ثمر نشستش بشویم. شاید اهل دوبی و سنگاپور و مالزی قادر باشند؛ زیرا قدمت آنها چند دهه بیشتر نیست و فرهنگ آنها به نهالی نوپا می‌ماند که به اراده خود کاشته‌اند و آرایش آن را تغییر می‌دهند.

پس ما از دو نظر ممکن است در دام توهم بقیتیم: یکی اینکه با مصرف میوه‌های درخت فرهنگ مدرن، مدرن می‌شویم. دوم آنکه درخت فرهنگ خودمان را دور بیریزانیم و به جایش درختی مطابق میلان بکاریم. جز این،